ضمیمه هفتگی دفاع مقدس

پایداری

■ علی معتقد بود یک طلبه همچنان که باید درس و بحث را اهمیت بدهد، از جامعه و نیازهای آن نیز غافل نباشد. چراکه اساسا رسالت یک روحانی به عنوان ادامه‌دهنده راه انبیا(ع) جز این نیست که خود مراتب کمال علمی و عملی را طی کند و در کنار آن چراغ هدایتی باشد برای توده‌های مردم

■ صغری خیل‌فرهنگ

شهدا نیازی به شهرت و چند خط نوشتار ما ندارند، بلکه این نوشته‌ها تنها بهانه‌ای برای ترسیم سیمای تابناک آنهاست تا قلمی که اسیر خاک شده تنها جلوه‌هایی از زیبایی ایمان، ایثار و اخلاص شهدا را برای بشری که قرن‌هاست به دنبال انسان می‌گردد، ترسیم کند. از این رو نگاهی به زندگی شهدا بهانه‌ای است اندک برای اینکه خوشه‌ای از خرمن پربار این انسان‌های آسمانی برداریم. آنچه در پی می‌آید حاصل همت سربازان گمنام فاوا است در شناسایی شهدای شهر شیراز. شهیدان بهروز و علی بازیار دو برادر از یک خانواده شیرازی بودند که ریزش خون پاک آنها خاک خطه جنوب و غرب کشورمان را رنگین کرد تا زمینه حکومت عدل جهانی بقیه‌الله‌الاعظم(عج) مهیا شود.

گذری بر زندگی و مجاهدت‌های برادران شهید بازیار

کارگر باشی یا طلبه، شهادت نقطه پیوند ماست

طلبه شهید علی بازیار | تربیت روحی یک روحانی شهید

طلبه شهید علی بازیار در سال ۴۲ در یک خانواده تنگدست اما غنی از روح ایمان متولد شد. پس از ورود به مدرسه تا پایان دوره تحصیلی و اخذ مدرک دیپلم در رشته ریاضی با نمرات عالی قبول شد. با شروع جریان انقلاب در به ثمر رسیدن آن مجدانه تمامی همت خود را صرف کرد. از پخش اعلامیه گرفته تا شرکت در راهپیمایی‌ها و آگاه‌سازی مردم و آشنایی آنان با آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی(ره) کوشا بود.

■ سجده‌های طولانی

با شروع جنگ تحمیلی شهید بازیار که عاشق فداکاری و جانبازی در راه اسلام بود به محض تمام شدن امتحانات نهایی دبیرستان، عازم جبهه‌ها شد. سال ۱۳۶۰اولین گام‌های استوارش را در جبهه‌های جنگ برداشت. علی بازیار علاوه بر اینکه یک نیروی رزمی بود، به عنوان یک نیروی مبلغ نیز خدمت می‌کرد و به راستی یکی از مصداق‌های بارز کلام امام امت بود که فرمود: «آفرین بر جوانانی که فضای جبهه‌ها را با مناجات خویش عطرآگین کرده‌اند.»

علی علاقه خاصی به سجده‌های طولانی داشت. شب‌های زمستانی و سرمای بیابان‌های جنوب همواره گواه بر عبادت و راز و نیاز علی با معشوق خویش در نیمه‌های شب بود. او همواره دوستان و همرزمانش را به عبادات و خواندن نماز شب تشویق می‌کرد. وجودش در جبهه‌ها موجب دلگرمی همرزمانش بود. عاشق کلام خدا و پیامبر و ائمه معصومین(ع) بود. شهید دو جزء قرآن را حفظ بود و با قرآن انس و الفت خاصی داشت. شهید علی بازیار در جبهه‌ها به حدیث‌خوانی معروف بود. در هر امری که واقع می‌شد متناسب با موضوع، حدیثی می‌خواند و معتقد بود که کلام خدا و حدیث ائمه اثر خاصی در تعلیم و تربیت دارد.

■ روحی کاوشگر

اما حتی حضور در جبهه‌ها نتوانست روح پرتلاش و کاوشگر علی را قانع سازد، این بود که توفیقات عنایاتی از جانب خداوند متعال نصیب او شد و توانست به قم برود و در سنگر دفاع از مرزهای ایدئولوژی اسلامی به جهاد بپردازد. آن طور که شهید برای دوستانش نقل کرده بود این مهاجرت جز با توفیقات و تأییدات الهی نبود. اینگونه دست توفیق الهی شهید بازیار را به حوزه علمیه قم کشاند. این هجرت فرصتی بود تا روح عطش خود را از دریای معارف اسلامی سیراب کند.

خودش درمورد رفتن به حوزه علمیه اینگونه روایت می‌کند: «اگر آمدن به حوزه تنها یک فایده برایم داشت کافی بود و آن اینکه با ورود به حوزه متوجه شدم هیچ نمی‌فهمم و این خود کمال است برای هر انسانی که درک کند که علمش هر چند هم که زیاد باشد نسبت به حقایق موجود در عالم ناچیز است.»

علی با سختکوشی و تلاش مشغول درس خواندن شد و در کار خود واقعاً جدی بود. به مباحثه دروس اهمیت می‌داد و در این مسیر مقید بود. شهید در مدت دو سال توانست به مرحله‌ای از تحصیلات برسد که در ابتدای سال سوم تحصیلی مشغول تدریس کتاب فقهی «لمعه» بشود که درباره فقه آل‌محمد است.

■ عشقی که در دل ماند

شهید به مسئله اخلاق تهذیب نفس فوق‌العاده اهمیت می‌داد. او معتقد بود که برای هر فرد انسانی به خصوص یک روحانی که خود تربیت روحی افراد جامعه را به عهده دارد، مسئله تهذیب نفس اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. هرچند فضائل اخلاقی مثل اخلاص، صدق، صفا و صمیمیت مایه وجودش بود. با وجود این کاملاً از خود مراقبت می‌کرد و این امر را همه کسانی که با او بودند به خوبی احساس می‌کردند. صمیمیت و صفای علی زبانزد همگان بود.

گاهی پیراهن رزمنده‌ای را که خاکی بود پاک می‌کرد و به این کار افتخار می‌کرد. با وجود عشق فوق‌العاده شهید به تحصیل در قم هیچگاه از مسئله جنگ غافل نبود. بارها از باب نصیحت و توصیه به دوستانش می‌گفت: «برادران از وضع جبهه‌ها غافل نباشیم. ما باید عشق جبهه‌ها در دلمان باشد تا به محض احساس نیاز عازم شویم.»

■ هم تبلیغ، هم جنگ

علی معتقد بود یک طلبه همچنان که باید درس و بحث را اهمیت بدهد، از جامعه و نیازهای آن نیز غافل نباشد. چراکه اساساً رسالت یک روحانی به عنوان ادامه‌دهنده راه انبیا(ع)جز این نیست که خود مراتب کمال علمی و عملی را طی کند و در کنار آن چراغ هدایتی باشد برای توده‌های مردم.

این شهید در فرصت‌ها و ایام تعطیلی مرتب به جبهه‌ها سرکشی می‌کرد. هم تبلیغ می‌کرد و هم می‌جنگید و هم اینکه خود از خرمن پربرکت جبهه‌های نبرد خوشه می‌چید و نهال‌های کمال و فضائل اخلاقی را در وجود پاک خویش می‌کاشت. بارها شنیده بود که می‌گفت برادرم شما فقط به فکر این نباشید که جبهه‌ها چقدر به وجود شما احتیاج دارد، ببینید شما چقدر به جبهه‌ها نیاز دارید و این بود که پیوسته دوستان خویش را به رفتن به جبهه‌ها تشویق و ترغیب می‌کرد و استدلال می‌کرد که جبهه‌ها رذائل اخلاقی مثل رفاه‌طلبی و آقامنشی و تکبر را از وجود انسان می‌زداید و به جایش خصلت‌های نیکو برای انسان به ارمغان می‌آورد.

■ وعده‌گاهی در حاج عمران

علی بازیار همواره در سوگ شهادت دوستانش با حسرت می‌گفت: «آیا بالاخره ما هم روزی چنین سعادت عظیمی را درمی‌یابیم یا نه؟» این بود که غالب شب‌ها دوستان شهیدش را به خصوص برادرش شهید بهروز را در عالم رؤیا می‌دید و همیشه سعی می‌کرد به این سؤال او پاسخ بدهد که آیا خودش نیز شهید خواهد شد یا نه؟

همه آنان که به نحوی علی را می‌شناختند، جلوه ایمان و اخلاص و ایثار را در سیمای پاکش می‌دیدند. در نهایت او در اولین روز از مرداد ماه ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۴ در منطقه حاج‌عمران به فیض عظیم شهادت نائل شد.

روایتی از زندگی تا شهادت زین‌العابدین (بهروز) بازیار | کارگری که فرمانده شد

در اولین روز از فروردین‌ماه سال ۱۳۴۱ در خانواده‌ای مستضعف در شیراز فرزندی به دنیا آمد که نامش را بهروز نهادند. بهروز از شش سالگی وارد دبستان شد و در آنجا نبوغ فکری و استعداد خدادادی‌اش شکوفا شد. او دوران دبستان و راهنمایی را با نمرات بسیار خوب به پایان رساند.

همگام با حرکت نوین مردم ایران به رهبری امام خمینی(ره) این شهید در دوران دبیرستان مشغول تحصیل بود. در جریان انقلاب با تعدادی از دوستانش برای آموزش‌های چریکی به کوهستان می‌رفت و بمب دستی می‌ساخت و علیه مأموران رژیم شاه از آن استفاده می‌کرد.

■ مبارزی برای انقلاب

بهروز در تکثیر و پخش اعلامیه‌های امام نقش فعالی داشت. او در کارها هر چند مشکل و خطرناک همواره پیشقدم بود. بعد از پیروزی انقلاب در مقابل گروهک‌های معاند و ضدانقلاب قاطعانه می‌ایستاد و با معلمینی که انحراف فکری داشتند به بحث می‌پرداخت. شهید در تعطیلات تابستان در محیط‌های کارگری به کار مشغول می‌شد تا هزینه تحصیلات خود را تأمین کند. او که خود را وقف اسلام کرده بود مصمم شد که به سوی خداوند حرکت کند و به سبب علاقه شدیدش وارد سپاه پاسداران شد. پس از گذراندن پایان دوره آموزش مقدماتی در پادگان شهید مسگر به سپاه پاسداران بوشهر و پس از آن به کازرون انتقال یافت.

پس از مدتی خدمت در قسمت عملیات سپاه، برای تکمیل آموزش‌های لازم به تهران اعزام شد و سرپرستی واحد آموزش بسیج را به عهده گرفت.

■ خالص و پاک

بهروز در تقوا خلوص نیت داشت و از این رو همه شیفته اخلاقش شده بودند. او همواره بین دو نماز ظهر و عصر در زمینه اخلاق اسلامی و اصول عقاید و احادیث صحبت‌هایی را برای مشتاقان انجام می‌داد. اما روح بزرگ او آرامش خود را در جبهه‌های حق علیه باطل می‌دید لذا مأموریت جنگی خویش را از جبهه‌های سوسنگرد در روز ۲۰ دی‌ماه ۱۳۵۹ به منظور مبارزه با کفار و سرکوبی صدامیان برای اولین بار آغاز کرد.

در این اولین اعزام تنی چند از همسنگرانش از جمله شهید پیرویان، شهید حمیدی، شهید فتاحی، شهید بهبود، شهید رضازاده و شهید ابوطالب عباسی را از دست می‌دهد. مدتی پس از پایان مأموریتش در سوسنگرد، از طرف سپاه برای آموزش‌های تخصصی نظامی و عقیدتی به تهران می‌رود و پس از پایان دوره آموزشی و برگشت به کازرون از طرف سپاه مسئول آموزش بسیج می‌شود.

مدتی مسئولیت خود را به نحو احسن انجام می‌دهد ولی چون احساس می‌کند در جبهه‌ها به ایشان بیشتر نیاز است با اصرار و التماس زیاد و کسب مجوز از فرماندهی در حالی که تنها دو روز از مراسم نامزدی‌اش می‌گذشت، از طرف بسیج سپاه عازم جبهه خوزستان شده و در منطقه شوش استقرار می‌یابد و به عنوان فرمانده گروهان مشغول فعالیت می‌شود.

■ شهادتی که لاجرعه بدان رسید

بهروز پس از چندی حضور در جبهه‌ها بر اثر اصابت ترکش خمپاره در کف پایش مجروح می‌شود که از اعزام به پشت جبهه شدیداً خودداری می‌کند. شهید بازیار در این مأموریت در دو حمله شرکت می‌کند. در روند حمله اول چند تن از همسنگرانش شهید می‌شوند و در حمله دوم با هجوم تعداد کثیری از تانک‌های زرهی و نفربر دشمن روبه‌رو می‌شوند که با صبر و حوصله و همچنین تجارب و شناخت قبلی با سرپرستی معاونش دستور به عقب‌نشینی می‌دهد و خود یک‌تنه با یک جعبه موشک آرپی‌جی هفت به شکار تانک‌ها مشغول می‌شود تا بالاخره بر اثر اصابت گلوله مستقیم تانک سر از تنش جدا شده و در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۱ شربت شهادت را لاجرعه می‌نوشد و به لقاءالله می‌پیوندد و پس از تصرف کامل منطقه مزبور به دست سپاهیان اسلام، جسدش کشف و در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۱ در مراسم باشکوهی تشییع و در کنار هم‌سنگرانش در بهشت زهرای کازرون دفن می‌شود.

> **چون می‌دانم که من در جنگ شهید نمی‌شوم بنابراین لزومی نمی‌بینم که وصیتنامه بنویسم ولی اگر لازم شد شاید نوشتم و نزد خود نگه داشتم. من از تمامی شماها التماس دعای خیر دارم و محتاج آن، شدید هستم نه تنها من بلکه تمامی رزمندگان در جبهه، حتماً یادتان نرود**

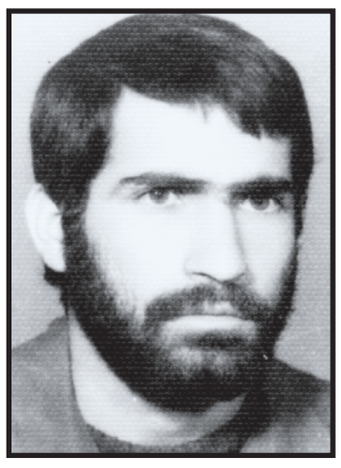

■ وصیتنامه شهید بهروز بازیار

نمی‌دانم که علی آمده است کازرون یا نه چون ما در جبهه شوش هستیم و او را ندیده‌ایم و از او سراغی نداریم. چون می‌دانم که من در جنگ شهید نمی‌شوم بنابراین لزومی نمی‌بینم که وصیتنامه بنویسم ولی اگر لازم شد شاید نوشتم و نزد خود نگه داشتم. من از تمامی شماها التماس دعای خیر دارم و محتاج آن، شدید هستم نه تنها من بلکه تمامی رزمندگان در جبهه، حتماً یادتان نرود.

اگر برای من اتفاقی پیش آمد چون به علی گفته‌ام اگر اتفاقی برایم پیش آمد به جایش نماز و روزه خواهم گرفت شما این عمل را به جای آورید. در پایان امیدوارم که اصلاً از اینکه ما در جبهه هستیم یا اگر برای‌مان اتفاقی رخ داد هیچگونه ناراحت نشوید و بدانید که ما، امانت هستیم نزد شما که اگر خدا خواست این امانت را در جبهه جنگ می‌گیرد و اگر خواست می‌تواند در رختخواب بگیرد.

راوی دفاع مقدس گوشه‌ای از شهامت و مهربانی رزمندگان را به تصویر می‌کشد

ماسک حسین خرازی روی صورت اسیر عراقی

■ احمد محمد تبریزی

اگر نگاهی به سراسر تاریخ دفاع مقدس بیندازیم مملو از شجاعت و شهامت رزمندگان در جبهه‌های جنگ است. مردانی بی‌باک اما بی‌ادعا که مردانه جلوی دشمنان مجهز و مسلح جنگیدند و سراسر این خاک را از وجود دشمنان پاک کردند. تاریخ گواهی می‌دهد که در جبهه‌های‌مان شجاعت موج می‌زده و بچه‌های رزمنده لبالب از رشادت و مردانگی و در عین حال رئوفت و مهربانی بوده‌اند.

در لا به لای کاغذ و اسناد حجت‌الاسلام محمد صادقی از راویان دفاع مقدس به مطالبی ارزشمند درباره شهیدان برخوردیم که نمی‌شد به سادگی از آن عبور کرد. باید روی محتوای مطالبش تأمل می‌کردیم. عملکرد و سبک زندگی هر کدام از رزمندگان دوران دفاع مقدس همانند یک گنجینه گرانبها برای الگو گرفتن است. وی معتقد است نسل‌های بعدی که دوران بلوغ و بالندگی خود را در روزهای بعد از جنگ سپری کردند باید با آنچه در این هشت سال بر این سرزمین گذشته آشنا شوند.

■ فداکاری برای فرد اسیر

شاید خوانندگان با خواندن این مطلب کمی جا بخورند. بگویند مگر می‌شود تا این حد شجاعت و فداکاری به خرج داد. برای شروع از شهید خرازی می‌گوییم. راوی این جریان آقای سعید حسینی از جانبازان استان اصفهان است. جزو فرماندهان بوده و مسئولیت تطبیق آتش توپخانه در کربلای۵ را به عهده داشته است.

شب آخر کربلای۵ که چند روز بعد از آن حاج‌حسین به شهادت رسید بر سر یکسری از مسائل که آیا باید انجام بگیرد یا خیر، حاج‌حسین و حاج‌احمد کاظمی با هم اختلاف نظر پیدا می‌کنند، درباره موضوع به بحث می‌پردازند و در آخر به نتیجه نمی‌رسند. حاج‌حسین از سنگر فرماندهی بیرون می‌زند و می‌رود. در چنین مواقعی معمولاً برای اینکه با خودش خلوت کند و بتواند درست تصمیم بگیرد از سنگر خارج می‌شده. بعد از مدتی هنگام بازگشت با خودش یک اسیر درجه‌دار عراقی را می‌آورد. اسیر را برای این آورده بود که تخلیه اطلاعاتی‌اش کنند.

همینطور که رزمندگان در سنگر نشسته بودند و دور هم جمع بودند ناگهان صدای سوت خمپاره می‌آید. همه منتظر انفجار بودند ولی هیچ صدایی به گوش کسی نرسید. رزمندگان متعجب به بیرون از سنگر می‌دوند و می‌فهمند که دشمن بمب شیمیایی زده است. بچه‌ها بلافاصله ماسک‌ها را می‌زنند. حاج‌حسین خرازی جانباز بود و یک دست داشت و با یک دست امکان زدن ماسک به صورت وجود نداشت. بچه‌ها بلافاصله به کمک حاج‌حسین می‌شتابند و ماسک را به صورتش می‌زنند. حاجی کمی ماسک را جابه‌جا می‌کند تا حالت راحتی روی صورتش پیدا کند. در همین حین نگاه رزمندگان به آن افسر اسیر عراقی می‌افتد که هیچ ماسکی برای محافظت نداشت. بقیه رزمندگان تا بخواهند اقدامی انجام دهند حاج‌حسین ماسکش را با یک دست بیرون می‌آورد و به سمت فرد عراقی می‌گیرد.

بقیه بچه‌ها هم خیلی سریع ماسک‌ها را درآورده بودند تا به حاج‌حسین و فرد اسیر بدهند. شهید خرازی با دیدن این صحنه به رزمندگان می‌گوید: به همه دستور می‌دهم همین الان ماسک‌هایتان را بزنید. خودش هم یک چفیه را خیس می‌کند و به دور صورت و دهانش می‌پیچد. هر چند که او همان جا شیمیایی شده بود. حاج‌سعید توضیح می‌دهد که اگر حاجی دو، سه روز بعد به شهادت نمی‌رسید قطعاً مجروح شیمیایی شدیدی می‌شد.

■ بازگشت به زندگی برای خدمتی دوباره

یکی دیگر از شهامت‌های حاج‌حسین خرازی در عملیات خیبر است. او در عملیات خیبر کاری کرد که هر کسی جرئت انجام دادنش را ندارد. شهید خرازی در این عملیات دستش را از دست داد. درست زمانی که مورد هدف دشمن قرار می‌گیرد و جانباز می‌شود حال و هوایی به او دست می‌دهد که احساس می‌کند وقت رفتن و پرکشیدن است.

> **شهید عبدالصمد فخار از بچه‌های کازرون استان فارس است. زمانی که در جبهه‌ها مشغول دفاع از کشور بوده نامه‌ای را به یکی از دوستانش می‌فرستد. آن می‌نویسد: اینجا روح معنویت بچه‌ها بسیار عالی است. جز سخن خدا چیز دیگری دیده نمی‌شود. نمی‌دانی چه عشقی در این جبهه‌ها وجود دارد. اصلا علاقه‌ای به آمدن ندارم. نه به خیال سماء هستم و نه کم و بیش. بلکه تا پایان جنگ هدف و راه من راه شهداست**

جراحت‌های سنگینی به بدن او وارد شده بود. احساس می‌کند که در حال اوج گرفتن است و دارد از زمین جدا می‌شود. یک مرتبه با خودش زمزمه می‌کند و می‌گوید خدایا می‌خواهم خدمت کنم. می‌خواهم در آخرین لحظات زندگی‌ام از دنیا بروم. خدایا کاش امکان بازگشتی وجود داشت. خدا هم قبول می‌کند و او را برمی‌گرداند.

چنین شهامتی در وجود یک انسان بی‌نظیر است. وقتی که تا آستانه شهادت رفته دوباره خواهان بازگشت شود و بگوید یک بار دیگر برگردم و دوباره شهید شوم. کمتر کسی جرئت چنین درخواستی را از خدا پیدا می‌کند. خودش می‌گوید احساس کردم که من را برگرداندند. جالب اینجاست که او در آخرین لحظات شهید می‌شود. اواخر عملیات کربلای۵ است که او به شهادت می‌رسد.

■ مگر کسی به خدا توهین می‌کند؟

یکی از رزمندگان سروستان استان فارس نقل می‌کند که یکی از سربازان ارتش همراه ما اسیر شده بود و در اردوگاه حضور داشت. عراقی‌ها بدجوری او را کتک می‌زدند. فکر می‌کردند زود به حرف می‌آید. به او اصرار می‌کردند که به امام اهانت کن. فرمانده عراقی به او می‌گفت اگر به امام اهانت کنی نجات می‌یابی و ما تو را آزاد می‌کنیم. این سرباز ارتشی در جواب جمله‌ای گفت که خیلی زیباست. او به فرمانده عراقی می‌گوید: مگر کسی به خدا اهانت می‌کند که من به جانشین و خلیفه خدا اهانت کنم.

چنین شهامتی وقتی که در چنگال دشمن اسیر هستی و با یک کلمه می‌توانی خودت را نجات دهی خیلی عجیب و جالب است.

■ تنبیه برای درخواست استراحت

حاج باقری از فرماندهان لشکر ۴۱ ثارالله که فرمانده تخریب بود نقل می‌کند که یک روز به اتاق مقر رفتم و دیدم حمیدرضا جعفرزاده که معاون او بود در اتاق حضور دارد. حاج‌باقری به حمید می‌گوید که برویم به خط سر بزنیم و برگردیم. حمیدرضا به او می‌گوید ناهار بخوریم و استراحتی کنیم، بعد برویم. وارد مقر می‌شوند و چند دقیقه استراحت می‌کنند. نیم ساعتی نگذشته بود که حاج‌باقری از خواب بیدار می‌شود و می‌بیند حمید نیست. هر جا را که می‌گردد حمید را پیدا نمی‌کند. در حین پرس‌وجو یکی از بچه‌ها می‌گوید حمید را در میدان صبحگاه دیده است. تعجب می‌کند که سرظهر و در آن گرما حمید آنجا چه کار می‌کند. او که گفته بود استراحت کنیم حالا چرا در مقر نیست؟ در آفتاب ۵۰ درجه به میدان صبحگاه می‌رود. حمید را آنجا می‌بیند که در آن تابش شدید خورشید پیراهنش را بالا زده و روی زمین دراز کشیده است. همینطور که برهنه روی زمین داغ دراز کشیده با خودش صحبت می‌کند. می‌گفته: می‌خواستی بخوابی، بخواب. جای خنک و کولر می‌خواستی حالا استفاده کن. ناهار و استراحت می‌خواستی حالا استفاده کن. شنیدم که حاج‌قاسم سلیمانی گفته حمیدرضا جعفرزاده استاد اخلاق ماست. اینها همه برگرفته از شهادت این مردان است. خودش را تنبیه می‌کرده که چرا به فرمانده گفته ناهار بخوریم و استراحت کنیم. به خودش نهیب می‌زده که چرا چنین درخواستی کرده است.

شهید جعفرزاده در اولین روز عملیات والفجر هشت، در کنار ساحل اروندرود صورت گلگون خود را روی بستر خیس این رود نامدار گذاشت تا برای همیشه نامش روی مخمل نیلی آسمان بدرخشد.

■ طواف پیکر در حرم امام رضا(ع)

تکه‌ای از نامه یکی از شهدا بهترین سخن پایانی می‌تواند باشد. شهید عبدالصمد فخار از بچه‌های کازرون استان فارس است. زمانی که در جبهه‌ها مشغول دفاع از کشور بوده نامه‌ای را به یکی از دوستانش می‌فرستد. آن می‌نویسد: اینجا روح معنویت بچه‌ها بسیار عالی است. جز سخن خدا چیز دیگری دیده نمی‌شود. نمی‌دانی چه عشقی در این جبهه‌ها وجود دارد. اصلاً علاقه‌ای به آمدن ندارم. نه به خیال سماء هستم و نه کم و بیش. بلکه تا پایان جنگ هدف و راه من راه شهداست.

خانواده این شهید می‌گویند که یکی از آرزوهای شهید این بوده که بدنش در جوار حرم مطهر امام رضا(ع) طواف داده شود. خبر شهادت عبدالصمد را همراه شهادت دو تن دیگر از اعضای خانواده با هم می‌آورند. شرایط به گونه‌ای نبود که پس از تحویل پیکر شهید بخواهند به آرزوی او عمل کنند. شهید به دیگران هم توصیه کرده بود پیکرم را ببرید حرم امام رضا(ع) طواف بدهید و بعد دفن کنید.

یک مرتبه وجود سه شهید در یک خانواده امکان این عمل را سخت کرده بود. خانواده وقتی برای تحویل شهیدان رفتند دو پیکر را تحویل خانواده دادند. خانواده به دنبال پیکر عبدالصمد می‌روند که مسئولان معراج می‌گویند ما خیلی شرمنده هستیم. یکی از شهدای شما اشتباهی در تقسیم شهدا به مشهد فرستاده شده است. این اشتباه را وقتی فهمیدیم که دیگر کار از کار گذشته بود. عبدالصمد را مشهد در حرم امام رضا طواف دادند و بعد در کازرون دفن کردند.

■ کلام یرزقون

بر روی سنگ قبرم، کلمه ناکام یا هر کلمه‌ای به این مفهوم نوشته نشود، زیرا که شهادت، عین سعادت و کام من بود که به آن رسیدم.

شهید سید یونس حسینی